

عقیده‌ی امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ

تالیف:

محمد الخمیس رحمۃ اللہ علیہ

عقیده‌ی امام ابوحنیفه <small>رحمته</small>	عنوان کتاب:
محمد الخمیس <small>رحمته</small>	تألیف:
مجموعه عقاید اسلامی	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

- فهرست ۱
- مقدمه مؤلف ۱
- مبحث اول: عقیده امام ابوحنیفه درباره‌ی توحید ۳
- اول: عقیده‌ی او در توحید «الله» ۳
- دوم: توسل شرعیه جایز و باطل دانستن توسل ساختگی و ناجایز ۴
- توسل به نامهای خداوند متعال ۵
- توسل با کلمات ناجایز و بدعی ۵
- سوم: دیدگاه امام ابوحنیفه در اثبات صفات خداوند متعال و رد جهمیه ۶
- خلاصه بحث ۱۱
- تبصره: ۱۲
- مبحث دوم: عقیده‌ی امام ابوحنیفه در اثبات تقدیر الهی و درجات آن ۱۵
- مبحث سوم: عقیده‌ی امام ابوحنیفه درباره‌ی ایمان ۱۹
- خلاصه: ۲۰
- مبحث چهارم: عقیده‌ی امام ابوحنیفه درباره‌ی صحابه ۲۱
- چکیده‌ی بحث ۲۲
- مبحث پنجم: نهی امام از هواپرستی جدال و بدعتگذاری در دین ۲۳

- چکیده بحث ۲۵
- مبحث ششم: ممانعت امام ابوحنیفه از شرک و اسبابی که منجر**
- به شرک می‌شود..... ۲۷**
- اسباب و وسائلی که منجر به شرک می‌شود..... ۲۷
- چکیده‌ی بحث..... ۲۹
- مظاهر شرک و صورت‌های گوناگون آن ۳۹**
- حقیقت شرک و گمراهی عصر جاهلیت..... ۴۲
- صورت‌ها و اشکال مختلف شرک و اعمال شرکی ۴۲
- علم احاطه‌کننده و فراگیر از ویژگی‌های خداوند متعال است..... ۴۵**
- تمام اعمال و شعائر عبادی مخصوص خداوند است..... ۴۷
- تمام نشانه‌هایی که بر عبودیت و فروتنی دلالت دارد، مختص خداوند
- متعال است..... ۴۹
- خلاصه: ۵۳

مقدمه مؤلف

کتابی که پیش رو دارید خلاصه‌ی عقیده‌ی امام ابوحنیفه رحمته درباره‌ی توحید، صفات خداوند، ایمان و صحابه و نیز موضع‌گیری ایشان در برابر متکلمان است.

در این خلاصه؛ موضع‌گیری امام در رابطه با علم کلام، بیان می‌شود، در ادامه می‌خوانید که امام از شرک و آنچه منجر بدان می‌شود، نهی کرده و از آن بر حذر داشته است. و با برخی از اشکال شرکی که بوقوع پیوسته و امام و پیروان راستینش از آن‌ها نهی کرده‌اند، آشنا می‌شویم.

مبحث اول:

عقیده امام ابوحنیفه درباره‌ی توحید

اول: عقیده‌ی او در توحید «الله»

از نصوصی که در قرآن و سنت درباره‌ی توحید آمده، فهمیده می‌شود که توحید بر سه قسم است:

۱- توحید در ربوبیت: اعتقاد داشتن و اعتراف نمودن به اینکه خداوند متعال تنها خالق، مدبّر و تصرف کننده در نظام هستی است.

۲- توحید در الوهیت: اعتقاد داشتن به اینکه «الله» تنها ذاتی است که سزاوار عبادت است و همه‌ی معبودهای دیگر باطلند. و مخصوص کردن انواع عبادات برای خداوند و شریک نگردانیدن با خداوند در عبادت.

۳- توحید در اسماء و صفات: نامگذاری و توصیف خداوند با نامهای نیکو و صفاتی که در کتاب و سنت برای خداوند متعال آمده است، با اعتقاد به اینکه این نامها و صفات بر تمامی مفاهیم کمال که شایسته‌ی مقام خداوند است دلالت دارند و حقیقت مفاهیم آنها را با تقسیمات مذکور ثابت بدانیم.

امام ابوحنیفه می‌فرماید: «خداوند متعال به صفات مخلوقات توصیف نمی‌شود».

و می‌فرماید: «برای کسی شایسته نیست، چیزی از جانب خود در مورد «الله» بگوید، بلکه باید او را به آنچه خودش وصف کرده، وصف نماییم».

در جایی دیگر می‌فرماید: «الله» از بالا صدا زده می‌شود نه از پایین و صفت پایینی در توصیف ربوبیت و الوهیت جایگاهی ندارد... و دیگر سخنانی که در این باره از امام نقل شده است. این‌ها ردیست بر کسانی که تصور کرده‌اند، تقسیم بندی مذکور را ابن تیمیه از خودش ساخته است.

دوّم: توسل شرعیّه جایز و باطل دانستن توسل ساختگی و ناجایز

قطعاً مسئله‌ی توسل، مسئله‌ای بسیار مهم و از مسائلی است، که بدعت‌گذاری و اختلاف در آن، میان جاهلان و هواپرستان بسیار صورت گرفته است.

توسل به دلالت نصوص قرآن و سنت دو نوع است:

۱- توسل جایز.

۲- توسل بدعی و ناجایز.

توسل جایز بر سه نوع است:

الف- توسل به اسماء و صفات خداوند متعال.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف:

۱۸۰] «خداوند اسمهای نیکویی دارد، او را با آنها بخوانید».

ب- توسل به اعمال نیکو؛ چنانکه در احادیث و داستان سه نفری که در غار محبوس شده بودند، آمده است.

ج- توسل به دعای فرد صالح زنده، بدلیل عمل آنانی که به خدمت پیامبر می‌آمدند و از ایشان درخواست دعا می‌کردند.

بجز این سه نوع، تمام انواع دیگر توسل بدعی و ناجایزند.

امام ابوحنیفه رحمته در باب توسل به شدت احتیاط می‌کرد؛ تا جایی که توسل با الفاظ دو پهلوئی را که احتمال صحیح و اشتباه در آنها وجود داشت،

مکروه می‌دانست و از به کار بردن چنین الفاظی نهی می‌کرد، امام رحمته می‌فرماید: «مکروه می‌دانم که فردی در دعایش بگوید؛ از تو می‌خواهم که به تکیه‌گاههای عزت عرشت، یا به حق مخلوقات...» و دیگر سخنان نقل شده از او که در ادامه‌ی بحث ذکر خواهیم نمود.

با این حال می‌بینیم بسیاری از منتسبان به مذهب حنفی، از عقیده‌ی امام ابوحنیفه منحرف شده و به توسل ناجیز و خود ساخته روی آورده‌اند و هر کسی آن‌ها را از این عمل ناروا منع و با آن‌ها مخالفت کند، متهم، به دوست نداشتن اولیاء و انبیاء می‌شود.

توسل به نامهای خداوند متعال

امام ابوحنیفه در مورد توسل شرعی جایز و نهی از توسل بدعی نا جایز، می‌فرماید: «برای کسی شایسته نیست که خداوند را، جز با دعایی که او اجازه و بدان دستور داده است، بخواند و خداوند در آیه‌ی دعایی زیر که توسل مشروع را بیان می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] «برای خدا نامهایی نیکو است، پس او را با آن نامها بخوانید و کسانی که در نامهای او کجروی می‌کنند را رها سازید، بزودی کیفر آنچه می‌کردند را خواهند دید».

توسل با کلمات نا جایز و بدعی

۱- امام ابوحنیفه می‌گوید: «مکروه است در دعا بگوییم: خداوندا! از تو بحق فلان کس، یا بحق پیامبران و رسولانت و یا بحق بیت الحرام و مشعر الحرام، می‌خواهم مشکلم را حل کنی و یا ...»^(۱)

۱- ر. ک. به شرح العقیده الطحاوی/۲۳۴ و اتحاف السادة ۲/۲۸۵ و شرح الفقه الأكبر/۱۹۸.

۲- امام ابوحنیفه می‌گوید: برای کسی شایسته نیست خداوند را بجز با خود او (اسمها، صفات و همان روشی که مشروع قرار داده) بخواند و مکروه است که بگوید از تو می‌خواهم به تکیه‌گاههای عزتِ عرش^(۱) یا بحق مخلوقات...»

سوم: دیدگاه امام ابوحنیفه در اثبات صفات خداوند متعال و رد جهمیه

امام ابوحنیفه می‌گوید: خداوند با صفات مخلوقات توصیف نمی‌شود و غضب و رضای او بدون کیفیت دو صفت از صفات او تعالی بشمار می‌رود، این عقیده‌ی اهل سنت^(۲) و جماعت است.

۱- امام ابوحنیفه و امام محمد معتقدند: مکروه است انسان در دعایش بگوید: پروردگارا از تو به تکیه‌گاه عزت عرش می‌خواهم...» چرا که نصی بر جواز چنین داعی وجود ندارد، اما امام ابویوسف بدلیل حدیثی که در آن پیامبر در دعایش می‌فرماید: پروردگارا، از تو به تکیه‌گاه عزت عرش و منتهای رحمت می‌خواهم...» جایز دانسته. این حدیث را بیهقی در کتاب الدعوات الکبیره روایت کرده است. البناية ۳۸۲/۹ و نصب الراية ۲۷۲/۴؛ در این حدیث سه ایراد وجود دارد:

الف- داود بن ابو عاصم از ابن مسعود حدیث نشنیده است.
ب- عبدالملک بن جریج مدلس است و روایات را به صورت مرسل نقل می‌کند.
ت- عمر بن هارون متهم به دروغگویی است.

۲- امام ابوحنیفه در متن اصطلاح اهل سنت را بکار برده، این دلیلی است که این اصطلاح در عصر پیشینیان شناخته شده و معروف بوده است، چون امام در سال ۸۰/ هـ متولد و در سال ۱۵۰/ هـ وفات کرده است و بیشتر فرقه‌های گمراه در اواخر دوران صحابه ظهور کرده و در دوران تابعین و سلف پس از آنان افزایش یافته‌اند و از همان زمان ضرورت ایجاب می‌کرد که پیروان سنت پیامبر از هواپرستان جدا و مشخص شوند و گفتنی است که: اصطلاح اهل سنت با اهل حدیث، طائفه‌ی منصوره و فرقه‌ی ناجیه بر یک گروه یعنی: اهل سنت اطلاق می‌شود و اینها نامهایی برای گروهی است که از پیامبر و اصحابش پیروی می‌کنند و بر عقیده‌ی آنان استوارند.

و خداوند غضب می‌کند و راضی می‌شود و جایز نیست که بگوییم غضب و رضای خداوند پاداش اوست. و مسلمان باید خداوند را همان گونه که او خود وصیف کرده توصیف کند.

و می‌گوید: خداوند متعال بی‌نیاز است، نزاده و زاده نشده و کسی همتای او نیست، زنده، توانا، شنوا، بینا، آگاه و عالم است. دست خداوند بالای دستهای مخلوقات است و دست و چهره‌ی خداوند متعال همانند دست و (وجه) چهره‌ی مخلوقات نیست.

۱- امام می‌فرماید: خداوند متعال همانطور که خودش فرموده دست، صورت و نفس دارد و تمام آنچه در قرآن، از دست، صورت و نفس آمده بدون تعیین کیفیت، صفات خداوند است و جایز نیست که بگوییم منظور از دست خداوند قدرت و یا نعمت اوست؛ زیرا موجب تعطیل شدن صفت می‌شود و این عقیده‌ی قدریها و معتزلیها است.^(۱)

۲- می‌فرماید برای کسی شایسته نیست در مورد ذات خداوند اظهار نظر کند، بلکه لازم است خداوند را به آنچه خود توصیف کرده، توصیف کنیم و نباید در باره‌ی خداوند متعال که پروردگار جهانیان است با رأی و نظر شخصی چیزی بگوییم.^(۲)

۱- ر. ک. به الفقه الأكبر/۳۰۲ و معتزله فرقه‌ایست که در اواخر دوران بنی امیه بوجود آمد، موسس این فرقه واصل بن عطاء است، پیروان این فرقه را در فارسی «عدلی مذهب» نیز می‌گفتند اینها برای اثبات عقاید و افکار خود قواعد فلسفی را بکار می‌بردند و به مباحث عقلی و منطقی متوسل می‌شدند، به همین دلیل بشدت مورد نقد اغلب فرق اسلامی بویژه محدثین و اشاعره واقع شدند و این فرقه آیات قرآن را طبق قواعد کلامی تاویل‌های عقلی می‌کند؛ و به عقیده‌ی آنها عقل بر نقل (قرآن و سنت) مقدم است. «مترجم»

۲- ر. ک شرح العقیده الطحاوی (۴۲۷/۲)، به تحقیق دکتور ترکی و جلاء العین /۳۶۸

- ۳- وقتی از امام درباره‌ی نزول (فرود آمدن) خداوند سؤال شد، فرمود: بدون کیفیت فرود می‌آید.^(۱)
- ۴- امام ابوحنیفه می‌گوید: خداوند متعال صدا زده می‌شود از بالا، نه از پایین چرا که پایین در صفات ربوبیت و الوهیت جایگاهی ندارد^(۲)
- «والله تعالى يدعى من أعلى لا من أسفل لأن الأسفل ليس من وصف الربوبية والألوهية في شيء»
- ۵- و می‌گوید: خداوند غضب می‌کند و راضی می‌شود، و گفته نمی‌شود، غضب او تعالی عذاب و رضای او پاداش اوست.^(۳)
- ۶- و می‌گوید: خداوند متعال با هیچ چیز مخلوقاتش شباهت ندارد و هیچ یک از مخلوقات، شبیه خداوند نیست. همواره با اسم‌ها و صفاتش بوده و خواهد بود.^(۴)
- ۷- و می‌گوید: صفات خداوند، مخالف صفات مخلوقات است، و می‌داند نه همانند دانستن ما، قدرت دارد نه همانند قدرت ما، می‌بیند نه همانند دیدن ما، می‌شنود نه مانند شنیدن ما، و سخن می‌گوید نه همچون سخن گفتن ما^(۵).
- ۸- و می‌گوید: خداوند با صفات مخلوقات توصیف نمی‌شود.

۱- ر.ک عقیده السلف اصحاب الحدیث/۴۲ طبع دارالسلفیه و الاسماء و الصفات بیهقی/۴۵۶ و کوثری بر این سکون کرده است و شرح عقیده الطحاویه /۲۴۵ با تخریج آلبانی و شرح الفقه الأكبر ملا علی قاری/۶۰.

۲- الفقه الاسبط/۵۱

۳- الفقه الاسبط /۵۶ و کوثری بر این سکوت کرده است.

۴- الفقه الأكبر / ۳۰۱

۵- الفقه الأكبر / ۳۰۲.

۹- و می‌گوید: هر کس خداوند را با مفهومی از مفاهیم بشری توصیف کند، بی‌یقین کافر شده است. و از امام نعیم بن حماد رحمته الله روایت است که فرمود: هر کس خداوند را به مخلوقات تشبیه کند، بی‌یقین که کافر شده و هر کس صفتی از صفاتی را که خداوند، خودش را با آنها توصیف کرده، نفی کند بدون شک کافر شده است...» گفتنی است که عقیده‌ی همه‌ی سلف صالح صحابه، تابعین و تبع تابعین - همین است.

۱۰- و می‌فرماید: صفات خداوند ذاتی و فعلی است، صفات ذاتی مانند: حیات، قدرت، شنوایی، بینایی، اراده و...» و صفات فعلی مانند: آفریدن، روزی دادن، بوجود آوردن، ابداع و ساختن و...» و خداوند متعال همواره با صفاتش بوده و خواهد بود^(۱).

توضیح: صفات ذاتی و فعلی که امام ذکر کرده فقط تعدادی از صفات خداوند است.

باید دانست که همه‌ی صفات خداوند اینها نیست و منظور امام نیز این نیست که همه‌ی صفات خداوند همین‌هاست.

۱۱- و می‌گوید: همواره خداوند متعال فاعل افعالش بوده و فعل از صفات ازلی^(۲) او تعالی است و خداوند متعال فاعل است و فعل در ازل صفت او تعالی بوده و مفعول، مخلوق خداوند است.

- و می‌فرماید: هر کس بگوید نمی‌دانم خداوند در آسمان یا در زمین است؛ بدون تردید کافر شده است. و همین طور هر کس بگوید قبول

۱- الفقه الأكبر/ ۱/ ۳۰.

۲- منظور از ازل گذشته‌ی بدون آغاز است.

دارم خداوند بر عرش است اما نمی‌دانم عرش در زمین است یا در آسمان، کافر می‌شود^(۱).

۱۲- زنی از امام سوال کرده بود: معبودی که عبادت می‌کنی کجاست؟ امام در پاسخ فرمودند: خداوند بالای آسمانهاست نه در زمین.

مردی به امام گفت: در باره‌ی آیه‌ی ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ...﴾: (او -الله- با شماست...) چه می‌گویی؟ فرمود همراهی خداوند با بندگان همانند این است که تو در نامه‌ای به کسی می‌نویسی من با توام، در حالی که در کنار او نیستی^(۲).

- و می‌گوید: دست خداوند بالای دستهای مخلوقات است اما همانند دستهای مخلوقات نیست^(۳).

- و می‌گوید: قطعاً خداوند در آسمان است نه در زمین، مردی پرسید: در خصوص آیه‌ی ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ﴾ چه می‌گویی؟ گفت: او تعالی به این‌گونه همراه بنده است که تو به مردی می‌نویسی من با تو همراهم،

۱- الفقه الابسط/۴۶ و ابن تیمیه این جملات را در مجموع الفتاوی ۴۸/۵ و ابن قیم در اجتماع جیوش الاسلامیه/۱۳۹ و ذهبی در العلو/۱۰۱-۱۰۲ و ابن قدامه در العلو/۱۱۶ و ابن ابی العز در شرح الطحاویه/۳۰۱ از قول امام ابوحنیفه نقل کرده‌اند. از عبارت فوق استنباط می‌شود که به اعتقاد امام ابوحنیفه هر کس معتقد به صفت بالا(علو) بودن با تمام انواع اعم از بالا بودن ذات و مقام و قهر الهی، برای خداوند نباشد، کافر است. با توجه به دیدگاه این امام بزرگوار و دیگر ائمه و سلف صالح، وضعیت اعتقادی کسانی که معتقدند خداوند در هر جا هست و عقیده دارند خداوند در هیچ جهتی نیست، نه داخل عالم و نه خارج از آن و... و امثال این باورهای باطل را دارند، چیست؟؟؟

۲- الاسماء و الصفات/۴۲۹

۳- الفقه الابسط/۵۶

- در حالی که تو از او غایب هستی و در کنارش نیستی^(۱).
- ۱۳- و می‌گوید: خداوند قبل از آن که با موسی سخن بگوید، متکلم بوده است^(۲).
- ۱۴- و می‌گوید: خداوند با کلامی که شایسته مقام اوست، متکلم است و کلام در ازل از صفات او تعالی بوده است^(۳).
- و می‌گوید: خداوند سخن می‌گوید، نه مانند سخن گفتن ما^(۴).
- و می‌گوید: موسی سخن خداوند را شنیده است، همانطور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴] (خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی)^(۵).
- و می‌گوید: قرآن کلام الله است که در مصحفها نوشته و در قلبها حفظ و با زبانها خوانده و بر پیامبر نازل شده است^(۶).
- و می‌گوید: قرآن مخلوق نیست^(۷).

خلاصه بحث

امام ابوحنیفه توسل با کلمات و الفاظی را که در قرآن و سنت صحیح نیامده، مکروه می‌داند.

۱- الاسماء و الصفات ۱۷۰/۲

۲- الفقه الأكبر/۳۰۲

۳- الفقه الأكبر/۳۰۱

۴- الفقه الأكبر/۳۰۱

۵- النساء/۱۶۴

۶- الفقه الاکبر/۳۰۲

۷- الفقه الأكبر/۳۰۱

- امام ابوحنیفه تمامی اسم‌ها و صفات نیکویی را که خداوند برای خودش ثابت دانسته، بگونه‌ای که شایسته‌ی مقام او تعالی است، ثابت می‌داند و همچنین معتقد است که خداوند از مشابهت به مخلوقات و مشابهت مخلوقات با او، پاک و منزّه است.
- امام ابوحنیفه معتقد است، هرکس صفت علو (بالا بودن) خداوند را انکار کند، کافر است.
- امام ابوحنیفه معتقد است، قرآن کلام خدا است و مخلوق نیست. اقسام سه‌گانه توحید که عبارتند از: توحید ربوبیت، توحید الوهیت و توحید اسماء و صفات، در سخنان و کلام امام ابوحنیفه وجود دارد.

تبصره:

برادر مسلمان! از سخنان امام بوضوح فهمیده می‌شود که او همه‌ی صفات خدوند را بدون تشبیه و تمثیل ثابت می‌داند و خداوند را بدون تعطیل (نفی) صفات منزّه دانسته و صفت علو را نیز برای خداوند ثابت می‌داند و بر این باور است که قرآن عربی، کلام حقیقی خداوند است و سیدنا موسی علیه‌السلام حقیقتاً سخن خداوند را شنیده و خداوند بدون کیفیت به آسمان دنیا فرود می‌آید و وجه (چهره) و ید (دست) از صفات خداوند متعال است و تأویل هیچ یک از صفات خداوند، جایز نیست. در نتیجه: نباید کسی بگوید، منظور از دست خداوند قدرت او و منظور از غضب او عذاب و منظور از رضای الهی پاداش اوست؛ زیرا این گونه تاویل صفات موجب تعطیل صفات می‌شود که عقیده‌ی جهمیه است. با وجود این سخنان واضح و روشن امام ابوحنیفه جای بسی تعجب است که ماتریدیه‌ی این امام بزرگوار ترک می‌کنند و همگام با جهمیها،

منکر بالا بودن الله شده و به خلق قرآن و حادث بودن کلام ازلی قائلند و بسیاری از صفات خدای متعال را نفی و الفاظ صفات را تحریف می‌کنند!؟

مبحث دوم:

عقیده‌ی امام ابوحنیفه در اثبات تقدیر الهی و درجات آن

نصوص قرآن و سنت دلالت بر این دارد که ایمان به تقدیر دارای چهار درجه است و ایمان به آن کامل نمی‌شود، مگر با پذیرش هر چهار درجه که عبارتند از:

- ۱- ایمان به علم پیشی گیرنده‌ی الهی.
 - ۲- ایمان به اینکه آن چه بوجود می‌آید، نوشته شده است. و این نوشته‌ها از ازل پیش از خلقت آسمانها و زمین، در «لوح محفوظ» بوده است.
 - ۳- ایمان به اراده‌ی فراگیری الهی، برای تمام مخلوقات و افعال بندگان و غیره...
 - ۴- ایمان به این که تمام آن چه وجود دارد، خدا آفریده است.
- امام ابوحنیفه سخنانی دارد که به هر یک از این درجات اشاره کرده است.

۱- مردی پیش امام ابوحنیفه آمد و درباره‌ی تقدیر بحث می‌کرد، امام به او گفت: مگر نمی‌دانی کسی که در مورد تقدیر اندیشه و کاوش می‌کند، همانند کسی است که به خورشید می‌نگرد، هر چه بیشتر نگاه می‌کند، بر حیرتش افزوده می‌شود^(۱).

امام با این سخن می‌خواست او را از فرو رفتن در مسائل غیبی و تلاش و جستجو در این زمینه بر حذر دارد و هدف از این سخن اثبات درجات تقدیر، ذکر شده نیست.

- خداوند متعال در ازل پیش از وجود اشیاء از آنها آگاه بوده است^(۱).
 - خداوند متعال از معدوم در حالت عدم آگاه است و می‌داند که پس از بوجود آوردنش چگونه خواهد بود و از اشیاء موجود در حال وجود و از چگونگی پس از نابودی شان آگاه است^(۲).
 - مقدرات الهی در لوح محفوظ ثبت است^(۳).
- ما اعتراف می‌کنیم که خداوند به قلم دستور به نوشتن داد. قلم گفت: پروردگارا چه بنویسم؟ خداوند فرمود: هر چه تا روز قیامت بوجود می‌آید بنویس. به دلیل این که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ۝۵۲﴾ [القمر: ۵۲-۵۳]^(۴) (هر چه انجام داده‌اند در نامه‌های اعمال نوشته شده و هر کوچک و بزرگ ثبت است).
- در دنیا و آخرت همه چیز به اراده و خواست خداوند است^(۵).
 - خداوند همه چیز را از عدم آفریده است^(۶).
 - خداوند پیش از آفریدن مخلوقات هم خالق بوده است^(۷).

۱- الفقه الأكبر/ ۳۰۲-۳۰۳.

۲- الفقه الأكبر

۳- همان

۴- الوصیه مع شرحها/ ۲۱

۵- الفقه الأكبر/ ۳۰۲

۶- الفقه الأكبر/ ۳۰۲

۷- الفقه الأكبر/ ۳۰۴

- ما معتقدیم، بنده همراه با اعمال، اقرار و شناختش مخلوق است، لذا وقتی فاعل مخلوق است افعالش بطریق اولی مخلوق است^(۱).
- تمام افعال بندگان اعم از حرکت و سکون کسب است، و خالق افعالشان خداوند است و همه‌ی آنچه انجام می‌دهند به خواست، آگاهی، داوری و تقدیر الهی است^(۲).
- بندگان تمام افعالشان را اعم از حرکت و سکون حقیقتاً کسب می‌کنند و خداوند خالق افعالشان است، همه‌ی اینها بخواست، آگاهی و تقدیر الهی است. و همه‌ی عبادات به فرمان، محبت، رضایت، آگاهی، داوری و تقدیر الهی واجب گردیده است. و تمام گناهان بخواست، آگاهی و قضا و قدر الهی است؛ نه با محبت، رضایت و دستور او^(۳).
- خداوند متعال بندگان را مبرا و پاک از کفر و ایمان آفریده^(۴)، سپس آنان را مخاطب قرار داده و امر و نهی کرده است. در نتیجه هر کس کافر شده با اختیار و عمل خودش حق را انکار نموده و خداوند هم او را خوار و ذلیل کرده و کافر شده است و هر کس ایمان آورده با عمل، اقرار و تصدیق خودش و توفیق و یاری خداوند بوده است^(۵).
- خداوند نسل آدم را از پشتش بصورت ذره خارج ساخت و به آنان عقل داده و از آنها خواسته که ایمان بیاورند و آنان را از کفر ورزیدن

۱- الوصیه مع شرحها/ ۴۱

۲- الفقه الأكبر/ ۳۰۳

۳- الفقه الأكبر/ ۳۰۲-۳۰۳

۴- درست این است که خداوند بندگان را بر فطرت اسلام آفریده، این حقیقت در گفتار بعدی امام تصریح شده است.

۵- الفقه الأكبر/ ۳۰۲-۳۰۳

باز داشته و آنها به ربوبیت خداوند اعتراف کردند و همین ایمانشان بود، بنابر این آنها بر همین فطرت متولد می‌شوند و هر کس که کفر ورزید، کفر او بعد از این مرحله بوده که فطرتش را تغییر داده و مبدل ساخته است و کسی هم که ایمان آورده و تصدیق نموده بدون تردید بر فطرت الهی خویش ثابت و استوار مانده است^(۱).

- خداوند همه چیز را مقدر کرده و نسبت به وجود همه چیز حکم کرده است و در دنیا و آخرت هیچ چیز بدون خواست، قضا و قدر الهی صورت نمی‌گیرد و همه چیز را خداوند در لوح محفوظ ثبت کرده است^(۲).

- خداوند کسی را بر کفر یا ایمان مجبور نمی‌کند، لیکن همه را آزاد آفریده و ایمان و کفر عمل بندگان بوده و به اختیار خودشان است. و خداوند از کافر در حال کفر آگاه است، و اگر پس از آن ایمان بیاورد دوستش می‌دارد^(۳).

۱- الفقه الأكبر/۳۰۲

۲- الفقه الأكبر/۳۰۲

۳- همان/۳۰۴

مبحث سوم:

عقیده‌ی امام ابوحنیفه درباره‌ی ایمان

قرآن و سنت بر این دلالت دارد که ایمان: «تصدیق به قلب اقرار به زبان و عمل به اعضاء و اندام است؛ و کم و زیاد می‌شود». این تعریفی از ایمان است که جمهور سلف به آن معتقد بوده‌اند^(۱).
اما امام ابوحنیفه در این مسئله با دیگر بزرگان سلف اختلاف دارد و از امام سخنانی نقل شده که با تعریف فوق متفاوت است.
از جمله:

۱- امام ابوحنیفه می‌گوید: ایمان اقرار و تصدیق است^(۲).

۲- و می‌گوید: ایمان اقرار بزبان و تصدیق به قلب است و اقرار به تنهایی ایمان محسوب نمی‌شود^(۳). این تعریف را طحاوی از امام ابوحنیفه و یارانش نقل کرده است^(۴).

۱- گفتنی است که لفظ جمهور سلف به ظاهر به معنای اکثریت قریب به اتفاق است اما در استفاده از این لفظ در این جا، جای تأمل است چرا که در تعریف ایمان آن طور که در متن ذکر شده اجماع است. و امام شافعی می‌گوید: به اجماع صحابه، تابعین و کسانی که بعد از آنان آمده‌اند. ایمان: نیت (اعتقاد در قلب)، قول (اقرار بزبان) و عمل است. و هیچ یک از این سه تا کامل نمی‌شود مگر با دو تای دیگر». لالکائی در السنه روایت کرده است. ر.ک. به المعتقد الصحيح - الواجب علی کل مسلم اعتقاده ۵۷/ عبدالسلام بر جس عبدالکریم. و برای اطلاع بیشتر به الإبانه ۳۱۴/۱ تالیف امام ابو عبدالله عبیدالله بن محمد بن بطة عکبری حنبلی، با تحقیق احمد فرید مزیدی رجوع شود. «مترجم»

۲- الفقه الأكبر/ ۳۰۴

۳- کتاب الوصیه مع شرحها/ ۲

۳- امام می‌گوید: ایمان کم و زیاد نمی‌شود^(۲).

این که امام می‌گوید: ایمان تصدیق به قلب و اقرار بزبان است، زیاد و کم نمی‌شود. و عمل از حقیقت ایمان خارج است؛ با عقیده‌ی دیگر بزرگان و پیشوایان سلف امت اسلامی مانند: امام مالک، شافعی، احمد، اسحاق، بخاری و کسان دیگر مخالف است، در حقیقت حق با این بزرگان است.

با این که نظریه‌ی امام درست نیست، باز هم مأجور است و ابن عبدالبر و ابی العز حنفی مطالبی ذکر کرده‌اند که بر رجوع امام از این نظریه دلالت دارد^(۳). «والله اعلم»

خلاصه:

- ۱- امام ابوحنیفه بر این باور است که ایمان تنها اقرار و تصدیق است و کم و زیاد نمی‌شود.
- ۲- جمهور سلف در این مسئله با امام ابوحنیفه اختلاف دارند.

۱- شرح العقیده الطحاویة/۳۶۰

۲- الوصیه مع شرحها/۳

۳- ر.ک. به التمهید ابن عبدالبر ۲۴۷/۹ و شرح العقیده الطحاویة/۳۹۵

مبحث چهارم:

عقیده‌ی امام ابوحنیفه درباره‌ی صحابه

از آنجایی که بدعتگذاران و هواپرستان همه، یا برخی از یاران پیامبر را مورد طعن و ایراد قرار می‌دهند، علماء و دانشمندان مسلمان لازم دانستند که درباره‌ی یاران پیامبر مطالبی را بیان کنند؛ امام ابوحنیفه هم که از بزرگان علم و دانش است، در این رابطه اظهار نظر کرده که به شرح زیر است:

۱- از هیچ یک از یاران پیامبر جز به نیکی یاد نمی‌کنیم^(۱).

۲- نسبت به هیچ یک از اصحاب پیامبر اظهار تنفر و بیزاری نمی‌کنیم و این‌گونه نیستیم که با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کنیم^(۲).

یک لحظه همراهی یکی از اصحاب با پیامبر، بهتر از عمل تمام عمر هر یک از ما - هر چند طولانی باشد- است^(۳).

ما معتقدیم که افضل‌ترین فرد این امت پس از پیامبر، ابوبکر صدیق رضی الله عنه است، عمر، عثمان و علی -رضوان الله علیهم اجمعین- به ترتیب در مراتب بعدی قرار دارند^(۴).

افضل‌ترین مردم پس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم هستند و نسبت به تمام اصحاب پیامبر چیزی جز خیر نمی‌گوییم^(۵).

۱- الفقه الأكبر صفحه ۳۰۴

۲- الفقه الأبسط صفحه ۴۰

۳- مناقب ابوحنیفه نوشته مکی/ ۷۶

۴- الوصیه با شرح ۱۴/

۵- النور الامح (ق ۱۹-ب)

چکیده‌ی بحث

امام ابوحنیفه معتقد به وجوب، دوست داشتن تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است.

امام، خلفای راشدین را از دیگر اصحاب پیامبر برتر و افضلیت و برتریشان را نسبت به یکدیگر بر حسب ترتیب خلافتشان می‌داند. امام معتقد است از اصحاب پیامبر نباید جز به خیر یاد کنیم و واجب است از طعنه زدن و ایراد گرفتن نسبت به یاران پیامبر خودداری نمائیم.

مبحث پنجم:

نهی امام از هواپرستی جدال و بدعتگذاری در دین

امام ابوحنیفه از هم‌نشینی اهل کلام^(۱) و هواپرستان و شنیدن سخنانشان ممانعت نموده و از فراگیری علم کلام بدلیل ضررهایی که دارد، نهی کرده است. و در مذمت اهل کلام و طرفداران آن ممانعت‌های زیادی از امام نقل شده، در اینجا سخنان امام را می‌آوریم تا خوانندگان با دیدگاه امام در این باره آشنا شوند چنان که می‌گوید:

هواپرستان در بصره بسیارند، بیست سال و اندی با آنها نشست و برخاست کردم، بسی اوقات یک سال پیایی، بیش و کم با آنها بودم؛ در آن وقت گمان می‌کردم، که علم کلام از مهمترین علوم است.

در علم کلام تا جایی مطالعه کردم و به درجه‌ای رسیدم که مرا در این علم با انگشتان دست به یکدیگر نشان می‌دادند و من نزدیک حلقه درس حماد بن ابی سلیمان می‌نشستم. تا اینکه زنی پیش من آمد و پرسید: مردی زن کنیزی دارد و می‌خواهد او را به شیوه‌ی سنت طلاق دهد، او را چند طلاق دهد؟ ندانستم چه بگویم، گفتم برو از حماد سؤال کن و بیا به من بگو؛ از حماد سؤال کرد و پاسخ داد: او را هنگامی که از حیض پاک شده باشد و در آن هنگام با او همبستر نشده باشد، یک طلاق بدهد و سپس

۱- اهل کلام گروهی از مسلمین بودند که در اواخر قرن اول هجری ظهور کردند و برای اثبات عقاید خویش در مسائلی از قبیل توحید، تجسیم، جبر و اختیار، ایمان و کفر از دلایل و براهین عقلی استفاده می‌کردند که معمولاً با بحثها و مناقشات فروان بی پایان و منحرفی همراه بود. «مترجم»

بگذارد تا دو حیض بگذرد، وقتی آن زن غسل کرد، ازدواج برایش جایز می‌باشد.

زن برگشت و پاسخ را به من گفت: با خودم گفتم: به علم کلام نیاز ندارم و کفشهایم را پوشیدم و به مجلس درس حماد رفتم. خداوند عمر بن عبید را لعنت کند که راه علم کلام را برای مردم - که سودی به حالشان ندارد - باز کرده است^(۱).

مردی پرسید: درباره‌ی آنچه مردم در مباحث کلامی اعراض و اجسام از خود ساخته‌اند، چه می‌گویی؟ امام گفت: این‌ها گفتارهای فلسفی است. برتوست که از احادیث و شیوه‌ی سلف پیروی و از هر نو‌پیدایی (در دین) که بدعت است، دوری کنی^(۲).

۴- حماد فرزند امام ابوحنیفه می‌گوید: روزی پدرم نزد من آمد، در حالی که گروهی از طرفداران علم کلام با من بودند و در مورد مسائل کلامی بحث می‌کردیم؛ سر و صدای ما بلند شده بود، همین که صدای پای پدرم را در منزل شنیدم، بیرون شدم، به من گفت: حماد چه کسانی نزد تو هستند؟

گفتم: فلانی، فلانی و فلانی، کسانی را که نزد من بودند را نام بردم. پرسید: در چه موضوعی بحث می‌کنید؟ گفتم: در فلان و فلان موضوع؛ به من گفت: ای حماد! علم کلام را رها کن؛ حماد گوید: بیاد ندارم که پدرم اختلاط فکری داشته باشد؛ روزی به چیزی دستور دهد و روز دیگر از آن منع کند.

۱- ذم الکلام هروی/۲۸-۳۱ این که امام ابوحنیفه رحمته عمر بن عبید را لعنت می‌کند بر خطرناک بودن بدعتی دلالت دارد که دروازه‌ی آن را باز کرده است، چون در غیر این صورت لعنت کردن مسلمانی معین جایز نیست.

۲- ذم الکلام هروی/۱۹۴-ب.

گفتم: پدر: مگر خود شما به من دستور ندادی، علم کلام را فرا گیرم.
گفت: آری فرزندم، اما امروز تو را از آن منع می‌کنم؛ پرسیدم: چرا؟
گفت: فرزندم اینهایی که اختلافاتشان را در مسائل علم کلام مشاهده می‌کنی، قبلاً یک نظریه در دین داشتند تا اینکه شیطان با وسوسه در میانشان دشمنی و اختلاف انداخت لذا با یکدیگر مخالف شدند^(۱).
۵- امام ابوحنیفه به ابویوسف می‌فرماید: هرگز با عموم مردم در مسائل اصول دین، از علم کلام بحث نکن، چرا که آنان مردمی هستند که از تو تقلید می‌کنند و در نتیجه سرگرم چنین مسائلی می‌شوند^(۲).
اینها بخشی از سخنان و عقیده‌ی امام ابوحنیفه درباره‌ی اصول دین و موضع‌گیری او در برابر علم کلام و متکلمان است.

چکیده بحث

- ۱- امام ابوحنیفه از فراگیری علم کلام و جدل و جر و بحثها در اصول دین ممانعت می‌کرد.
- ۲- از آنجاییکه طرفداران علم کلام دروازه‌های شرارت را باز کرده و منحرف شدند، امام با آنها به شدت مقابله می‌کرد و به همین سبب عمرو بن عبید را لعنت کرد.

۱- مناقب ابوحنیفه نوشته مکی / ۱۸۴-۱۸۳

۲- مناقب ابوحنیفه، مکی - ۳۷۳

مبحث ششم:

ممانعت امام ابوحنیفه از شرک و اسبابی که منجر به

شرک می‌شود

اسلام بر حمایت از توحید خالص برای خداوند و بستن روزنه‌های شرک به او تعالی و نابودی آن بسیار تاکید کرده است.

بدون شک غلو و زیاد روی در حق صالحان و نیکو کاران، اولین و قدیمیترین سبب و علت شرک بوده است و شرک در میان قوم نوح از راه غلو و زیاده روی در حق نیکان و صالحان آغاز شد؛ این حقیقت از ابن عباس و کسان دیگر با روایات صحیح ثابت است. لذا در اسلام بر بستن این دروازه‌ها تاکید فروان شده است و علمای اهل سنت در انکار غلو و زیاده روی در حق مردگان و حمایت از توحید بشدت سخت‌گیر و حساس بوده‌اند. و امام ابوحنیفه از علمایی است که در این خصوص سختگیر بوده‌اند، در این بحث با مطالعه‌ی سخنان او و پیروانش به واقعیت بیشتر پی خواهیم برد. «انشاء الله»

اسباب و وسائلی که منجر به شرک می‌شود

امام ابوحنیفه و پیروانش از اسبابی که منجر به شرک می‌شود نهی کرده‌اند و برخی از اسبابی که منجر به شرک می‌شود عبارتند از:

گچ کاری^(۱) و ساختن بنا (گنبد، ضریح و ساختمانهایی که روی قبرها می‌سازند) و بلند کردن قبر از زمین^(۲) و نوشتن بر آن^(۳) و مسجدنمودن قبور،^(۴) و چراغ و... بر قبرها روشن نمودن^(۱) و آن را محل اجتماع قرار

۱- مسلم و دیگر محدثین از جابر روایت کرده‌اند که: «پیامبر از گچ کاری (به کار بردن گچ) قبور و نشستن و ساختن بنا و ساختمان بر آنها نهی کرده است». برای آشنایی با مواضع امام ابوحنیفه و بسیاری از پیروان ایشان در این باره به کتابهای زیر مراجعه شود: ۱- البدائع الصنائع ۳۲۰/۱، تحفة الفقهاء ۲/۲۵۶، المتانہ ۱/۲۰۱، فتح الملهم ۱۲۱/۲-۱۲۲، معارف السنن ۳/۳۰۵-۳۰۷، حاشیة الطحطاویہ بر مراقی الفلاح ۳۳۵/۳، حاشیہ رد المحتار ابن عابدین ۲/۲۳۷، الفتاوی الہندیہ ۱/۱۹۴، البحرائق ۲/۱۹۴، المبسوط ۲/۶۲، حاشیہ المراقی الفلاح ۴۰۵/۱، والابداع ۱۹۷/۱ و زیارة القبور ۲۹/۲۹.

۲- ساختن بناء روی قبرها بدلیل حدیثی که مسلم و دیگر محدثین از علی روایت است که پیامبر او را فرستاد که هیچ قبر ساخته شده‌ای را نگذارد مگر این که با زمین یکسان کند. برای آگاهی بیشتر از موضع گیری پیشوایان حنفی در این باره به کتابهای زیر رجوع شود: تبیین الحقائق زیلعی ۱/۲۶۴، فتح الملهم ۲/۵۰۶، روح المعانی ۱۵/۲۳۷ و فتح القدر ۲/۱۴۱.

۳- ابوداود، ترمذی و... از جابر روایت کرده‌اند که پیامبر از بکار بردن گچ در قبرها و نوشتن بر آن نهی کرده است. برای آگاهی بیشتر از عقیده‌ی امام و پیروانش در این باره به البدائع الصنائع ۳۲۰/۱، تحفة الفقهاء ۲/۲۵۶، تبیین الحقائق ۱/۲۶۴، حاشیة مراقی الفلاح و مراقی الفلاح ۴۰۵/۱ و الابداع ۱۶۷/۱ رجوع شود.

۴- دلیل عدم جواز این مسئله این است که پیامبر می‌فرماید: «خداوند یهود و نصارا را لعنت کند که قبور پیامبران‌شان را مسجد (سجدگاه و محل نماز خواندن) قرار دادند» (متفق علیه) و می‌فرماید: «آگاه باشید، آنانی که پیش از شما بودند، قبرهای پیامبران‌شان را مسجد قرار می‌دادند، لذا شما را از این کار نهی می‌کنم». این حدیث را مسلم و دیگر محدثین روایت کرده‌اند. برای آگاهی از موضع گیری احناف می‌توان به تبیین الحقائق ۱/۲۶۴، روح المعانی ۱۵/۲۳۷، المرقاة شرح المشکاة ۲/۲۲، الکواکب الدراری ۱/۳۱۶-۳۱۷، زیارة القبور تالیف برعوی ۲۹/۱ و المجالس الاربعه ۱۳/۱۳.

دادن^(۲) و بقصد زیارت آن اسباب سفر بستن^(۳) و بصورت خاص و به نیت کسب ثواب به زیارت قبور رفتن و... نهی کرده است.

چکیده‌ی بحث

سخنان زیادی از امام ابوحنیفه و پیروانش در خصوص ممانعت از تمام آنچه منجر به شرک و بزرگداشت قبرها و اموات غلو و زیاده روی در آنها می‌شود نقل شده است که می‌توان در کتابهای احناف مطالعه نمود. بخش دوم: نمونه‌هایی از شرکی که امام ابوحنیفه و پیروانش نسبت به آن هشدار داده‌اند.

از مسائلی که بسی اوقات موجب تعجب و شگفتی می‌شود این است که وقتی می‌گوییم عربها مشرک توحید ربوبیت را قبول داشتند و شرکشان در

۱- رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لعن الله زورات القبور و المتخذین علیها المساجد و السرج»: (خداوند زانی را که به زیارت قبرها می‌روند و کسانی را که قبرها را مسجد قرار می‌دهند و بر آنها چراغ روشن می‌کنند؛ لعنت کند). این حدیث را احمد، ترمذی و دیگر محدثین روایت کرده‌اند. برای آشنایی بیشتر از موضع‌گیری احناف به کتابهای زیر رجوع کنید: الکوکب الدراری ۳۱۷/۱، والإبداع ۱۸۹، زیارة القبور/۲۹ و المجالس الاربعة/۱۳.

۲- ابوداود بصورت مرفوع از پیامبر روایت می‌کند که فرمود: «خانه‌هایتان را با نخواندن نماز و قرآن به قبرستان تبدیل نکنید و قبر مرا محل اجتماع و عبادت قرار ندهید و به من درود بفرستید که هر جا باشید درود شما به من می‌رسد». برای آگاهی از موضع احناف به الإبداع/۱۸۵ رجوع شود

۳- امام احمد از ابوسعید روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «برای کسی شایسته نیست که به قصد رفتن به مسجدی و خواندن نماز در آن، بار سفر ببندد، به استثنای مسجد الحرام، مسجد من (مسجد النبی در مدینه) و مسجد الاقصی». برای آگاهی از موضع احناف در مورد نهی از سفر کردن بقصد ثواب بجز از سه مورد مذکور به حجة الله البالغة ۱۹۲/۱-۱۹۳.

الوهیت و عبادت غیر خدا بوده است، یعنی: منکر توحید الوهیت بودند و غیر الله را عبادت می‌کردند؛ عده‌ای با اظهار تعجب این واقعیت را انکار می‌کنند.

و باز از مسائل دیگری که شگفت‌انگیزتر از این است، وجود بسیاری از مظاهر شرک در ربوبیت در میان مسلمانان است. اما شگفتی و تعجب خواننده بعد از ذکر تفصیلی و توضیح برخی از مظاهر شرکی، بر طرف خواهد شد.

محمد علاء‌الدین حصکفی^(۱) در خصوص کسی برای غیر خدا نذر می‌کند، می‌گوید: باید دانست آنچه بیشتر عوام‌الناس در مورد مردگان انجام می‌دهند و پول‌هایشان را صرف نذر روشن کردن شمع و ... در کنار قبر و ضریح و گنبد اولیاء و بزرگان می‌کنند تا کسب ثواب نموده و به خدا نزدیک شوند به اجماع باطل و حرام است^(۲). و ابن عابدین شارح این متن می‌گوید: این که می‌گویند: به تقرب و نزدیکی به آنان و گرفتن پاداش فلان قدر غذا، شمع و روغن زیتون نذر فلان پیر و ... می‌کنم و می‌گویند: ای فلان پیر و ...! ای آقای من! اگر گمشده‌ام را به من برگردانی یا بیمارم را شفا دهی یا نیازم را بر آورده کنی؛ این قدر و آن قدر پول، طلاء، نقره و و ... نذر تو می‌کنم این اعمال به دلایلی باطل و حرام است. از جمله:

۱- محمد بن علی بن محمد حصکفی معروف به علاء‌الدین حصکفی، مفتی احناف در دمشق بوده‌است، که «درالمختار شرح تنویر الابصار» و «افاضة الانوار شرح اصول المنار» از تالیفات اوست، وی در سال ۱۰۸۸ ه. وفات نموده است. به خلاصه الاثر ۶۳/۴-۶۵ و الاعلام ۶/۲۹۴ رجوع شود.

۲- الدر المختار ۲/۴۳۹.

این فرد برای مخلوق نذر کرده و چنین نذری جایز نیست؛ زیرا نذر عبادت است و عبادتِ مخلوق جایز نیست. و دیگر اینکه آن چه نذر کرده برای مرده بوده و مرده قدرت و اختیاری از خود ندارد.

آلوسی در توصیف استغاثه کنندگان از غیر الله و وابستگی شدیدشان به مردگان که انواع عبادتهایی مانند: نذر، دعا و... را برای غیر خدا انجام می‌دهند، در تفسیر آیه‌ی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا﴾ [الحج: ۷۳] (آنانی که غیر از الله را می‌خوانند(و صدا می‌زنند، آن اشیاء و افراد) هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند...).

می‌گوید: این آیه اشاره‌ایست به مذمت و نکوهش غلو کنندگان در محبت اولیاء خدا که از آنان در هنگام گرفتاری یاری می‌خواهند و از خداوند غافلند و برای آنها نذرها می‌کنند!! و عاقلان‌شان می‌گویند: اینها واسطه‌هایی بین ما و خداوند هستند و ما برای خدا نذر می‌کنیم و ثواب آن را به ولی می‌بخشیم!! روشن است که آنان در دعاها و خواسته‌هایشان، در جمله‌ی اول که می‌گویند: شبیه‌ترین مردم به بت پرستانی هستند که می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳] (آنان را معبودان - غیر از خدا- را عبادت نمی‌کنیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند).

و در سخن دوم‌شان اگر درخواست شفای بیماران و پیدا کردن گمشده گان و یا امثال اینها را نکنند، ایرادی نیست^(۱).

۱- ایشان محمد بن اسماعیل کاندهلوی حنفی، شخصیتی ادیب، عالم، فاضل و دارای ملکه‌ی علمی استوار بوده است و کتاب الکواکب الدراری از تألیفات اوست؛ در سال ۱۳۳۴ وفات کرده است. به مقدمه‌ی مصنف بن ابی شیبه ۲۷/۱ و العناقید الغالیه/۴۷ رجوع شود.

محمد بن یحیی بن محمد کاندهلوی حنفی^(۱) می‌گوید: قبرها را مسجد (محل نماز خواندن) قرار دادن بدلیل تشبیه به یهودیان که قبرهای پیامبران و بزرگان‌شان را مسجد قرار می‌دادند و بدلیل بزرگداشت اموات و شباهت به بت پرستان، جایز نیست و روشن کردن چراغ روی قبرها اسراف در مال است و از آن نهی شده؛ و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ طَّ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ [الإسراء: ۲۷] (قطعاً اسراف کنندگان برادران شیاطین‌اند، و شیطان نافرمان پروردگارش است).

در روشن کردن چراغ شبیه یهودیانند چون آنها بر قبور بزرگان‌شان چراغ روشن می‌کردند و سرگرم شدن به تعظیم قبور از امور بیهوده است.

ألوسی حنفی می‌گوید: کسانی را دیدم که در بلند کردن و ساختن قبور صالحان با سنگ و آجر و... و آویزان کردن چراغ بر آنها و نماز خواندن به طرف قبور، لمس کردن و بوسه زدن قبرها و جمع شدن در کنار قبور در اوقاتی مخصوص را همانند جاهلان مباح می‌دانند. بدون شک همه‌ی اعمال مذکور دشمنی با خدا و رسول و پدید آوردن دین جدیدی است که خداوند بدان اجازه نداده، و برای شناخت گمراهی این افراد همین بس که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه قبر پیامبر را که افضلترین قبرهاست؛ زیارت می‌کردند.

لذا هر کس دنبال حقیقت است می‌تواند، روش و عمل صحابه را در نحوه‌ی زیارت صحیح الگو قرار دهد.

شاه ولی الله دهلوی می‌گوید:

اگر می‌خواهید از صحت آن چه در مورد عقاید مشرکان و اعمال‌شان گفته شده آگاه شوید. به خرافه پرستان این زمانه، بویژه پارسایان (صوفیان) و کسانی که در گوشه و کنار «دارالاسلام» ساکنند، بنگرید. و عقیده‌یشان را

در باره‌ی ولی و اولیاء را مورد بررسی قرار دهید، با این که آنها ولایت اولیاء پیشین را قبول دارند، معتقدند که وجود اولیاء در این زمانه از محالات است و همواره به آستانه‌ها و قبور می‌روند و انواع شرکها، بدعتها و خرافات را انجام می‌دهند و تحریف دین و شباهت به کفار در آنها چنان در میانشان رواج دارد که تمام قلب و دلشان را فرا گرفته است؛ تا جایی که عمل‌شان بطور کامل مصداق حدیث پیامبر است که می‌فرماید: «التبعن سنن من کان قبلکم...»: (قطعاً از راه روش ملت‌های پیشین پیروی خواهید نمود). و این بلایی از بلاهاست نه آزمایشی از آزمایشات الهی که گروهی از مسلمانان که فقط نامشان مسلمان است؛ بدان مبتلاء شده‌اند. خداوند ما را از این اعمال و عقاید نجات دارد.

خلاصه مطلب اینکه: رحمت خدای متعال اقتضا کرد که سردار پیامبران محمد بن عبدالله ﷺ را در جزیره العرب مبعوث کند و به او دستور دهد که دین حنیف را استوار و پابرجا کند و به شیوه‌ی قرآنی با آنان مجادله و بحث کند، تا با استدلال به مسلمات به جای مانده دین ابراهیمی با آنان بحث و آنان را با دلیل مغلوب و وادار به پذیرش نماید^(۱).

و در «البدور البازغه» می‌گوید: راست گفت رسول الله آنجا که می‌گوید: «التبعن سنن من کان قبلکم شبراً بشیراً و ذارعاً بذراع حتی لو دخلوا حجر صب اتبعتموهم قالوا یا رسول الله: الیهود و النصارى؟ قال فمن»^(۲).

۱- الفوز الکبیر/ ۲۶ به چاپ قدیمی رجوع شود.

۲- این حدیث را امام بخاری در صحیح بخاری و در کتاب احادیث الانبیاء باب ما ذکر عن اسرائیل (۴۹۴/۶ و ۳۴۵۶) و کتاب العلم باب اتباع سنن الیهود و النصارى و مسلم در (۲۰۵۴/۴) حدیث (۲۶۶۹) از طریق عطاء بن یسار از ابوسعید خدری روایت کرده است.

قطعاً از راه و روش ملت‌های پیشین‌تان واجب به واجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید نمود، تا جایی که اگر به سوراخ سوسماری بروند از آنان پیروی می‌کنید: ای رسول خدا آیا منظور شما یهود و نصاری است؟ فرمود: پس کیست؟!^(۱)

مگر نه این است که مشرکان مکه معترف بودند که سلسله‌ی این هستی به خداوند متعال منتهی می‌شود. و خداوند متعال در مورد آنها می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵] (اگر از آنان مشرکان - سوال کنی که آسمانها و زمین را چه کسی آفریده، قطعاً خواهند گفت الله).

اما این اعتقاد آنان را از شرک به خدا باز نداشت.

چه بسا که اخبار و روایات همواره در گوش انسان این هشدار را زمزمه می‌کند که نزدیکی‌های قیامت علم از میان برداشته می‌شود، تا جایی که دو نفر با هم در مورد ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] جر و بحث می‌کنند یکی می‌گوید: «ایاک ستین»: (فقط شصت...) و دیگری می‌گوید: «ایاک سبعین»: (فقط هفتاد...). و آن دو این مسئله را برای داوری به نزد داناتر از خودشان می‌برند، او می‌گوید: «ایاک تسعین»: (فقط نود خدا) و به ذاتی که جانم در دست اوست سوگند که مانند این در آیات دیگر نیز اتفاق خواهد افتاد و در آن زمان همه مبتلاء به شرک می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]^(۱) (بیشتر ایشان به خداوند ایمان نمی‌آورند مگر این که مشرکند).

۱- آنان از این جهت که خداوند را خالق، مالک و رازق می‌دانند؛ ایمان دارند. ولی چون بتها را عبادت می‌کنند و صفات خاص خداوند را برای انبیا، و اولیا قائلند و مزار

خداوند متعال مشرکان مکه را به علت این که مردی سخاوتمندی را که برای پذیرایی حاجیان سوئق (غذای مخصوصی است که با آرد، روغن و خرما درست می‌شود) آماده می‌کرد. در مقام الوهیت قرار داده بودند و در هنگام گرفتاریها از او یاری می‌خواستند، کافر خوانده است.

ترمذی از عدی بن حاتم روایت کرده که گفت شنیدم پیامبر ﷺ آیه‌ی: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱] (یهود نصارا علاوه از خدا علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدایی گرفتند). را تلاوت می‌کند و می‌گوید: «آنها علما و پارسایان خود را عبادت نمی‌کردند ولی وقتی چیزی را برایشان حرام می‌کردند، مردم هم آن را حلال می‌دانستند و هر گاه چیزی را حرام می‌کردند، آن را حرام می‌دانستند»^(۱).

در این روایت رسول الله ﷺ به ما آموزش می‌دهد که شرک تنها در عبادت به مفهوم خاص محدود نیست، بلکه بصورت مذکور نیز افراد به شرک مبتلاء می‌شوند. و چه بسا که فردی لجوج بگوید: چگونه چنین چیزی ممکن است؟! بسیاری این کارها را می‌کنند و به ما گفته‌اند: این کارها- استمداد از غیر الله و - هیچ ایرادی ندارد، در پاسخ باید گفت: تحریف-آن طور که از مفهوم عام آن فهمیده می‌شود- تنها عوض کردن کلمه‌ای بجای کلمه‌ای دیگر نیست. بلکه مسئله‌ی تحریف خطرناکتر و مهمتر از اینهاست و بیشترین نوع تحریف موجود به این صورت است که معنای ظاهری لفظ را طبق خواسته‌های شخصی و به پیروی از هواها و هوسها تغییر می‌دهند. پیامبر خدا فرموده: بزودی کسانی پیدا خواهند شد که بر شراب نام دیگری

بعضی از آنها را همانند کعبه طواف می‌کنند و آنها را بفریاد می‌خوانند و داز آنها درخواست کمک می‌نمایند و مشرکند.

۱- ترمذی کتاب تفسیر قرآن باب و من سورة التوبة ۵/۲۱۸ ش/۳۰۹۵ و ابن جریر طبری ۱۱۴/۱۰ و بیهقی در السنن ۱۰۱۱۶ ترمذی گوید: این حدیث غریب است.

می‌نهند و برای زنا نام دیگری را و سپس می‌گویند: اینها را خداوند در کتابش حرام نکرده، این کار را بکنید که ایرادی ندارد، آیا مشاهده نمی‌کنید کسانی را که می‌گویند: مست‌کننده‌ای که از عسل، خرما و مانند آن گرفته شده است، خمر نیست و آن را حلال می‌دانند. رسول خدا در موردشان فرموده است: کسانی هستند که می‌گویند، هرگاه مرد با کنیز فرزندش همبستر شود، برایش جایز و حلال است.

چنین افرادی نگونسار و بدبخت شده و فریب رؤیایا و آرزوهایشان را خورده‌اند، بزودی خواهند دانست که درغگوی بد طینت کیست؟ آیا نمی‌بینید کسانی را که به نظریات خویش غره شده و در دل خویش آنچه را که حلال ساخته‌اند به عنوان حلال پذیرفته‌اند تا جایی که نزدیک است که در صدر کسانی که آیات الهی را برایشان تلاوت می‌کنند، قرار گیرند. آیا نمی‌بینید آن هنگام که دیگران به آن‌ها می‌گویند: ما را از بند سخنان مردم رها سازید، چرا که سخنان برخی درست و برخی نادرست است و بر شماست که از قرآن و پیامبر پیروی کنید، در پاسخ می‌گویند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۳] (ما پدرانمان را بر دینی یافتیم و به آنان اقتدا می‌کنیم).

آنان در این باورشان اشتباه کرده‌اند، و ممکن است در صورت توانایی، داعیان به قرآن و سنت را بکشند، باید دانست که این‌ها مشرکان حقیقی‌اند. و هنگامی که شنیدیم در افسانه‌ها آمده، مردی موصوف به بزرگواری و فضیلت؛ گفته‌است: اگر در روز قیامت خداوند بر شکلی غیر از فلان شکل ظاهر شود که من (حقیقتاً) او را ندیده‌ام^(۱)، متجلی شود، از اینکه مقام

۱- یعنی: آن فردی که دیده، خدا نبوده بلکه کسی غیر از خدا را دیده است. و در واقع ادعا دارد که خدا را دیده است.

خداوند متعال را از مقام فلان شخص پایین آورده بود، از شدت خشم موی بر بدنم راست شد که اگر این روایت درست باشد، هیچ عذری در پیشگاه خداوند متعال ندارد^(۱).

شاه اسماعیل دهلوی در کتاب «تقویت الایمان» که ابوالحسن ندوی آن را به عربی ترجمه کرده و «رساله التوحید» نامیده، تحت عنوان: «اهمیت و بزرگی فتنه‌ی شرک و بی‌خبری مردم» می‌گوید: باید دانست که در این زمانه شرک در میان مردم بسیار است و توحید حقیقی و خالص غریب شده است، ولی بیشتر مردم معنای شرک را نمی‌دانند و ادعای ایمان دارند در حالی که در شرک غوطه‌ور و به آن آلوده‌اند؛ بنابراین پیش از هر چیز این مسئله مهم است که مردم معنای توحید و شرک را بفهمند و حکم آن را در قرآن و حدیث بشناسند.

مظاهر شرک و صورت‌های گوناگون آن

یکی از مسائلی که امروزه بسیار به چشم می‌خورد این است که بسیاری از مردم در گرفتاریها و مشکلات از بزرگان، پیامبران، ائمه^(۱)، شهداء، ملائکه و جن‌ها کمک می‌گیرند و آنها را با نامهایشان صدا می‌زنند و بر آورده شدن حاجات و آرزوهای خویش را از آنها می‌طلبند.

ابوالحسن ندوی می‌گوید: و برایشان نذرها و قربانیهایی تقدیم می‌کنند تا حاجتها و نیازهایشان بر آورده شود و بخاطر دفع بلا، فرزندانشان را به آنها منسوب می‌کنند و بسی اوقات به همین هدف بعضی از آنها را عبدالنبی و... نام می‌نهند و بعضی دیگر نامهایی همانند: علی بخش، حسین بخش، پیر بخش، مدار^(۲) بخش و سالار^(۱) بخش و... برای فرزندانشان انتخاب می‌کنند.

۱- منظور از ائمه، ائمه‌ی اهل‌بیت است که روافض در حق‌شان غلو و زیاده روی و آنها را بحدی بزرگ و مقدس می‌دانند که تصور می‌کنند آنها معصوم و از غیب آگاهند و عقیده‌شان درباره‌ی امامت بگونه‌ایست که مقام امامت و نبوت را مشترک و حتی در بسیاری از خصوصیات آن را رقیب نبوت می‌دانند و اهل‌سنت هند که بدستور حاکمان و امیران با شیعیان زندگی می‌کنند، به علت بی‌خبری از اسلام در بسیاری از مسائل تحت تاثیر عقایدشان قرار گرفته‌اند.

۲- ابو الحسن ندوی در مورد او می‌گوید: وی شیخ بزرگ بدیع الدین مدار حلبی مکنپوری، یکی از مشایخ مشهور در هند است که عمری از او گذشته بود، و مردم به او اتفاقات عجیب و غریبی نسبت می‌دهند که عقل آنها را نمی‌پذیرد؛ عامه‌ی مردم هند یکی از ماههای سال را به او نسبت می‌دهند و نامش در ضرب المثل‌های رایج در میان مردم وارد شده و بنیان گذار فرقه‌ی صوفیه‌ی مداریه است که در این اواخر

شکی نیست که محبت و احترام انبیاء و اولیاء و بزرگداشت آنها ایرادی ندارد ولی هرگاه آنها را با خداوند برابر بدانیم و بر این باشیم که آنها با خداوند در یک مقامند، بدون شک مرتکب شرک شده‌ایم و ما چنین اعتقادی نداریم بلکه بر عکس معتقدیم آنها مخلوقات و بندگان خدایند. و هرگز نمی‌پذیریم که به سبب آنچه خداوند به آنها به طور خاص عطا کرده، در عالم دارای قدرت و تصرف هستند. چون حقیقت این است که آنها بدون اذن و رضای خداوند از هیچ چیز برخوردار نیستند؛ اما کسانی که از آنها کمک می‌گیرند و در مشکلات آنها را بفریاد می‌خوانند و ادعا می‌کنند که خدا را صدا می‌زنند و از خداوند کمک می‌گیرند و می‌گویند این بدان دلیل است که آنها در نزد خداوند مقام و مرتبه‌ای دارند که دیگران از آن بی‌بهره‌اند، و حقیقت این است که آنها در عالم از قدرتی برخوردار نیستند و این که طرفداران‌شان، عقیده دارند آنها می‌توانند هر کاری که بخواهند بکنند و حکمشان در میان خلق خدا جاری است و می‌توانند احکام را باطل و یا تأیید کنند؛ عقیده‌ی باطلی است. و مریدانشان اعتقاد دارند آنها واسطه‌هایشان در نزد خداست و هر کس از آنها بهره‌مند گردد و در نزد آنها مرتبه‌ای کسب کند، در واقع در نزد خدا کسب کرده است و بر این باورند که هرچه

بسیار منحرف شده و بسیاری از خرافات و ریاضتها به این فرقه راه‌یافته است و در سال ۸۴۴ وفات کرده است.

۱- سید سالار مسعودی غازی از مشایخ مشهور هند است که در موردش افسانه‌های فراوانی بافته‌اند و ابن بطوطه در سفرنامه‌ی خود می‌گوید: اطلاعات علمی و تاریخی کافی از او در دست نیست، می‌گویند: بیشتر آن سر زمین را فتح کرده است و چیزهای شگفت انگیز و جنگهای مشهوری به او نسبت می‌دهند و در سال/۵۸۸ وفات کرده‌است قبر او زیارتگاه بسیاری از کسانی است که معتقدند مجرد مرده به همین دلیل هر ساله برایش جشن عروسی برگزار می‌کنند و دخترانشان را به ازدواج او در می‌آورند و برایش نذرها و بر قبرش پرچم نصب می‌کنند!!! ابوالحسن ندوی

معرفتشان نسبت به آنها بیشتر شود به همان اندازه معرفتش نسبت به خدا افزایش می‌یابد.

و دیگر باورها و تأویلات باطلی که خداوند هیچ دلیلی در مورد آنها نازل نکرده است. و راز این انحراف در این است که مردم قرآن و سنت پیامبر را رها کردند و به عقلهای قاصرشان اجازه دادند در مسائلی که مجالی برایشان نیست دخالت کنند و به افسانه‌ها و روایاتی که سند و متن معتبری ندارند، چنگ زنند و راه و رسم خرافی و عادات جاهلی را حجت قرار دادند. اگر آنها به قرآن اعتماد و عمل می‌کردند قطعاً حقیقت برایشان روشن می‌شد و متوجه می‌شدند که سخنان و باورهایشان چیزی جز همان تاویلات و دلایلی است که کفار در عصر پیامبر به آن متوسل می‌شدند و استدلالها همان استدلالهاست اما خداوند متعال آن تاویلات و استدلالها را از آنها نپذیرفت، بلکه در سوره‌ی یونس آنها را تکذیب کرده و می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [یونس: ۱۸] (و غیر از الله آن چه را که به آنها ضرر نمی‌رساند، عبادت می‌کنند و می‌گویند: اینها واسطه‌ها و میانجیهای ما در نزد خدایند، بگو آیا به خدا از چیزی خبر می‌دهید که از وجود آن در آسمانها و زمین بی‌خبر است، او پاک است و از آن چه شریک او می‌گردانید، برتر و بلندمرتبه‌تر است).

از این آیه بوضوح می‌فهمیم که در آسمانها زمین کسی نیست که برای احدی شفاعت کند و شفاعتش برای کسی سودمند افتد و شفاعت پیامبران هم به اجازه‌ی پروردگار است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشِيَّتِهِۦ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [الانبیاء: ۲۸] (برای کسی

شفاعت نمی‌کنند مگر با رضایت (پروردگار) و آنان از ترس و بیم پروردگار در هراسند).

حقیقت این است که ما هر چه آنها را بفریاد بخوانیم و یا از آنها کمک بگیریم و فریاد رسی کنیم در تحقق امری و روی دادن واقعیهی هیچ تاثیری ندارند؛ مگر آنچه خدا بخواهد.

حقیقت شرک و گمراهی عصر جاهلیت

با توجه به آن چه گفته شد، روشن است که کافران در عصر جاهلیت (زمان بعثت پیامبر) خدایانشان را با خداوند متعال برابر نمی‌دانستند و عقیده‌یشان این نبوده که مقام معبودانشان با مقام خداوند متعال برابر است و اقرار می‌کردند که آنها را خداوند آفریده و مخلوق خداوند هستند و هرگز چنین باوری نداشتند که قدرت و توانایی معبودانشان با قدرت خداوند برابرند، یا با خداوند در یک سطح هستند، بلکه کفر و سرکشی آنان این بود که در گرفتاریها و سختیها معبودانشان را صدا می‌زدند و از آنها کمک می‌خواستند و بنام شان نذرها و قربانیها می‌نمودند و آنها را وکیل و واسطه قرار می‌دادند؛ بنابراین هر کس رفتاری همچون کفار با معبودی غیر از الله داشته باشد، حتی اگر معترف باشد نذر و قربانی که برای قبر، فرد و یا هر چیز دیگر می‌کند آنها مخلوق خدایند؛ چنین افرادی در کفر و شرک با ابوجهل برابرند و در ردیف دیگر مشرکان قرار دارند؛ چه بپذیرند چه نپذیرند.

صورت‌ها و اشکال مختلف شرک و اعمال شرکی

باید دانست شرک تنها این نیست که انسان کسی را بدون تفاوت با الله شریک و برابر بداند، بلکه حقیقت شرک این است که انسان اعمال و کارهایی را که خداوند متعال مخصوص ذات خود و شعار بندگی قرار داده برای کسی دیگر از انسانها انجام دهد، مانند سجده، ذبح، نذر و قربانی برای غیر

خدا و در هنگام گرفتاریها از غیر الله کمک خواستن و هر جا حاضر و ناظر دانستن غیر الله و اعتقاد داشتن به قدرت و تصرف در جهان برای غیر الله؛ تمام موارد مذکور شرکند و هر کس چنین اعتقادی داشته باشد مشرک است، هر چند اعتقاد داشته باشند که مقام آن انسان، قبر و غیره که اعمال فوق را برایش انجام می‌دهند از الله پایین‌تر است، و خداوند خالق آنهاست آنها بنده و مخلوق‌اند. و در این مورد هیچ فرقی بین اولیاء، پیامبران، جنها، شیاطین، دیوها و پریها نیست، هر کس چنین اعمالی داشته باشد مشرک است، به همین دلیل خداوند یهود و نصارا را که در محبت عالمان و پارسایان خویش زیاده روی می‌کردند در ردیف مشرکانی قرار داده که در خصوص معبودانشان غلو و زیاده روی می‌کردند و آن منحرفان(غلو کنندگان) را همانند غلو کنندگان مشرک مورد خشم و غضب قرار داده است.

خداوند متعال در سوره‌ی توبه آیه‌ی ۳۱ می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۗ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾ [التوبه: ۳۱] (یهودیان و مسیحیان علاوه از خدا علمای دینی و پارسایان خویش و همچنین عیسی ابن مریم را به خدایی پذیرفتند، حال آنکه به آنها جز این دستور داده نشده بود که تنها معبود یگانه را عبادت کنند، معبودی به حق جز او نیست و از آنچه با او شریک قرار می‌دهند، پاک و منزّه است.

در این آیه خداوند متعال یادآور شده است که همه‌ی مخلوقات، اعم از علماء زاهدان، حاکمان و یا پادشاهان در این‌که بندگان خاضع در برابر پروردگار، و عاجز و ناتوان‌اند، برابرند. هیچ یک از آنها مرگ، زندگی برانگیختن پس از مرگ را در اختیار ندارد و آنگاه که خداوند آنان را پس از

مرگ برانگیزد و احضار کند، چیزی ندارند جز اینکه فروتن، تسلیم، فرمانبردار و منقاد در برابر خدای متعال بایستند.

خداوند متعال در سوره‌ی مریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿٩٤﴾ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾﴾ [مریم: ۹۳-۹۵] (هیچ کدام از آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند، جز به بندگی و خضوع - به پیشگاه الله - رحمان نمی‌آیند. به راستی - خداوند - همه‌ی آنها را حساب کرده و بر شمرده است، و هر یک از آنان تنها در نزد او حاضر خواهند شد).

بنابراین روشن شد که تنها متصرف و صاحب اختیار خداست، خداوند کسی دیگر را مالک و متصرف نگردانیده و به کسی چنین توانی نداده است و هر کس به تنهایی به حضور پروردگارشان حاضر می‌شود و کسی نمی‌تواند جلوی احضارشان را بگیرد و یا مانع حضور دیگری شود، و آیات بسیاری این حقیقت را تأیید می‌کند.

هر کس دو یا سه آیه از آیاتی که ذکر کردیم و دیگر آیاتی را که مجال ذکرشان نیست مورد تأمل و اندیشه قرار دهد، فرق توحید و شرک را بخوبی می‌شناسد و حقیقت این دو برایش روشن می‌شود.

در این جا شایسته است، اعمال و رفتاری را که خداوند مخصوص ذات بلند مرتبه‌اش قرار داده و اجازه نداده کسی دیگر از آن‌ها بهره‌ای داشته باشد، ذکر کنیم، این اعمال بسیار زیادند، و از آنجایی که ذکر همه‌ی آنها زیاد است و موجب طولانی شدن بحث می‌شود. ناگزیر به ذکر بعضی از آنها بسنده می‌کنیم. و فقط آن دسته از این اعمال را ذکر می‌کنیم که خواننده‌ی با هوش بتواند دیگر اعمال از این نوع را به آن قیاس کند و حق را از باطل و هدایت را از گمراهی باز شناسد.

علم احاطه‌کننده و فراگیر از ویژگی‌های خداوند متعال

است

در مقدمه‌ی این مسائل باید بدانیم که این فقط از شأن و مقام خداوند متعال است که هر جا حاضر باشد و ریز و درشت امور را بداند و از دور و نزدیک، پوشیده و ظاهر آگاه باشد. و هیچ پنهانی برای او پوشیده نیست و او آن‌ها را می‌داند و در علم خداوند بین نور و ظلمت، آسمان‌ها و زمین، و بین قله‌ی کوه‌ها و اعماق دریاها، تفاوتی وجود ندارد.

این علم محیط و فراگیر خداوند در هر زمان و مکان، علمی است که به اندازه‌ی ذره‌ای از او پوشیده نیست و این صفت خاص خداوند است، بدون این که کسی در این صفت شریک او باشد.

هر کسی شیفته‌ی نام احدی از مخلوقات شود و او را ایستاده و نشسته، از دور و نزدیک و در هنگام گرفتاری‌ها صدا بزند، با زاری و فریاد از او برای نجات از دشمنان یاری بطلبد و با نام او مهر تأیید بر هر چیزی بزند و از او بترسد و فکرش را بر او متمرکز و سعی و همت خویش را به سمت او مصروف سازد و چنان تصور کند که گویا صورتش را می‌بیند و معتقد باشد که هرگاه نام او را بر زبان جاری سازد و یا در دل او را به یاد آورد و یا صورت و قبرش را در ذهن ترسیم کند، آن شخص از این موضوع آگاه و مطلع می‌شود و هیچ کارش از او پوشیده نیست و او از تمام حالات او از قبیل بیماری و سلامتی، سختی و آسانی، مرگ و زندگی، غم و شادی خبر دارد و هر چه بگوید و هر اندوهی که به او برسد و هر اندیشه‌ای که به ذهنش خطور کند، همه‌اش را می‌داند و از همه آگاه است؛ چنین فردی مشرک است و همه‌ی موارد مذکور در شرک داخلند و این نوع شرک را «شرک در

«علم الهی» می‌نامند و این اثبات صفت علم محیط و فراگیر برای غیر الله است، هر چند این صفت را به پیامبر، ولی، شیخ، امام، امامزاده، دیو و یا جنی نسبت دهد، برابر است فرد معتقد باشد، علم و آگاهی مذکور از خود افراد است یا از بخشش و عنایت الهی که بعداً آن علم برای فرد صفتی مستقل شده و از او جدا نمی‌شود، همه‌ی موارد مذکور شرک به خداست.

«خداوند به حیث کمالی که دارد با قدرت و اراده‌ی خویش بر تمام هستی تصرف کامل دارد و این از ویژگی‌های اوتعالی‌ست».

دومین چیزی که واجب است انسان به آن اعتقاد داشته باشد، این است که تصرف در علم با اراده و صادر کردن امر و نهی، میراندن و زنده کردن آنگونه که بخواهد، ایجاد تنگی و گشادگی در روزی دادن، سلامتی و بیماری، پیروزی و شکست، مسخر کردن قضا و قدر برای انسان، دوست دائمی هم پیمان خویش بودن و همه‌ی امور دنیا در جهت سعادت و بهرورزی وی باشد و یا بر عکس امور دنیا از وی روی گردان شود و در جهت شقاوتش قرار گیرد، موفق گراندن در جهت رسیدن به خواسته‌ها و برآورده کردن آرزوها و دفع فتنه‌ها و یاری دادن در گرفتاریها و متوجه نمودن گنه‌کاران، دستگیری از افتادگان و درماندگان، همه از ویژگیها و خصوصیات خداوند متعال است و کسی از پیامبران و اولیاء، شهداء، نیکان، دیوها و پری‌ها در موارد مذکور با خداوند شریک نیست.

بنابراین هرکس این نوع تصرف مطلق را برای کسی دیگر ثابت بداند و نیازهایش را از خداوند بخواهد به خاطر برآورده شدن نیازها برای غیر الله قربانی و نذر کند و یا در هنگام گرفتاریها و اتفاقات ناگوار غیر الله را به یاری بطلبد، مشرک است و این نوع شرک «شرک در تصرف» نامیده می‌شود، برابر است فرد معتقد باشد، افراد مذکور فی نفسه قادرند یا الله این نوع قدرت را به آنها بخشیده و این بزرگواری را به آنها داده است.

تمام اعمال و شعائر عبادی مخصوص خداوند است

سومین چیزی که خداوند به خودش اختصاص داده اعمالی است که به قصد تعظیم و بزرگداشت انجام می‌گیرد، این نوع اعمال را «عبادت» می‌نامند. مانند: رکوع، سجده، ایستادن با خشوع و فروتنی و گذاشتن دست راست بر روی دست چپ^(۱) و اینکه فرد بنام کسی که او را صالح و بزرگ می‌پندارد، انفاق کند و بخاطر او روزه بگیرد و از سرزمینهای دور به قصد زیارت خانه‌اش اسباب سفر بر بندد، چنانچه هر کسی او را ببیند گمان کند که او به عنوان به جای آورنده‌ی حج و زائر قصد خانه‌ی خدا کرده است و در مسیر راه با نام فرد مورد نظر لیبیک گویند حرکت کند و از اعمالی از قبیل همبستری و به زبان آوردن کلمات زشت و گناه و شکار حیوانات و ... پرهیز کند و با این آداب و قید و بندها، خانه‌اش را طواف کند؛ برایش سجده بجای آورد، قربانی با خودش ببرد و در آنجا نذر کند، آن خانه را همچون کعبه ببوشاند و رو به آستانه‌اش بایستد و دعا و استغاثه کند و درخواست برآورده شدن نیازهای دنیوی و آخروی و رسیدن به آرزوها را بکند، سنگها و دیوارهای زیارتگاه را ببوسد و خودش را به آن بچسباند، پرده‌هایش را بگیرد و چراغ و شمع در اطراف آن به هدف بزرگداشت و عبادت روشن کند و خودش را به این گونه اعمال در آنجا سرگرم نماید و تمام کارهایی را که خدمتکاران از قبیل جارو زدن و روشن کردن چراغها، انجام می‌دهند برای

۱- ابوالحسن ندوی مترجم می‌گوید: مانند اینکه بردگان در مجلس پادشاهان در کشورهای عجمی (غیر عرب) می‌ایستند.

مؤلف می‌گوید: از همین قبیل است که بسیاری از قبر پرستان نادان را مشاهده می‌کنیم که در مسجد النبی دست راست را روی دست چپ می‌گذارند و با نهایت خشوع و فروتنی رو به قبر پیامبر می‌ایستند و خشوعشان در چنین حالتی بیشتر از خشوعشان در نماز برای خداوند است.

او انجام دهد و آنجا را فرش کند و آب چاه را به قصد تبرک بنوشد و با آن غسل نماید و آن را در میان مردم تقسیم کند و برای کسانی که به آنجا نیامده‌اند هم ببرد و هنگام خروج از آن به پشت برگردد بگونه‌ای که پشت آن به طرف خانه قرار نگیرد و چنان با نهایت احترام و ادب رفتار کند که شکارش را نکشد، درختان و گیاهان آن را از بین نبرد، و در محدوده‌ی آن اجازه ندهد حیوانات بچرند! تمام اینها اعمالی هستند که پروردگار جهانیان آنها را مختص خود دانسته و به بندگانش آموزش داده که اینها را فقط برای او انجام دهند. و هر کس چنین اعمالی را برای مرشد - شیخ طریقه‌اش - یا پیامبری، جنی یا قبری چه حقیقی وجه جعلی و یا بت و مجسمه‌ای و یا محل عبادتی که یکی از نیکان در آن عبادت و ذکر کرده و ریاضت می‌کشیده، و خانه و یا نشانه‌ای از آثار بجای مانده‌ی یکی از صالحان که به آن تبرک می‌جویند و یا علامتی باشد که با آن شناخته می‌شود، انجام دهد شرک ورزیده و نیز اگر به تابوتی سجده و رکوع کند و بنام یکی از نیکان روزه بگیرد^(۱). و با تواضع و فروتنی در مقابلش دست بسته بایستد، یا حیوانی برای آن قربانی نماید و به قصد یکی از زیارتگاهها و مقبرها اسباب سفر ببندد و اینکه به هدف بزرگداشت و عبادت در آن چراغ روشن کند و آن را همانند کعبه با پارچه‌ای مخصوص بپوشاند و یا بر ضریح آن پارچه‌ای

۱- ابوالحسن ندوی می‌نویسد: چنان به نظر می‌رسد که بدعت روزه‌ی بنام نیکان در عصر کهن در هند بوجود آمده و بسی اوقات بنام شخصیت‌های خیالی روزه می‌گرفتند که اصلاً وجود خارجی نداشتند و این روزه در نیت و افطار احکام مخصوص دارد و در روزهای محدودی انجام می‌شود و با این روزه از افرادی که بنامشان روزه می‌گیرند. درخواست کمک و برآورده نمودن نیازهایشان را می‌کنند. شیخ احمد بن عبدالاحد سرهندی (م. ۱۰۳۴) طی نامه‌ای به یکی از خانمهایی که از ایشان پیروی می‌کرده، این نوع روزه را تقبیح کرده و آن را شرک در عبادت بحساب آورده است. (نامه‌ی شماره‌ی ۴۱/۳)

بگذارد و پرچم و چوبی بنام او بلند کند و چون بخواهد از آن جا بر گردد رو به قبر و به پشت برگردد و یا همانند خدمتکاران که با بادبزن از چهره‌ی سرورانشان مگس را دور می‌کنند، مگسها را از قبرش دور کند و برایش خیمه برپا نماید. یا رو به آستانه‌اش با فروتنی دست بسته بایستد، و برای ضریح آن نگهبانها و خدمه استخدام کند و با درختان و گیاهان اطرافش مقدس مابانه بر خورد کند و با کُندن و بی‌احترامی نسبت به آنها بر خورد نکند، بدون تردید مرتکب شرک شده است، فرقی ندارد که معتقد باشد اینها شایسته‌ی بزرگداشت و تعظیم هستند و اعتقاد داشته باشد که خداوند از تعظیم اینها خشنود می‌شود و به برکت این عمل مشکلاتشان را بر طرف می‌کند. این نوع شرک را شرک در عبادت می‌نامند.

تمام نشانه‌هایی که بر عبودیت و فروتنی دلالت دارد، مختص خداوند متعال است

چهارم: خداوند راه راست و حق را در کتابش به بندگان معرفی کرده و بوسیله‌ی آن آنها آموزش داده و بر حیات دنیویشان برکت نازل نموده، تا بوسیله‌ی آن خواسته‌هایشان بر آورده شود؛ از جمله در نذر کردن برای خداوند در هنگام سختی و نزول بلاها و بفریاد خواستن خداوند در مشقتها و مشکلات، آغاز کردن هر کاری با نام او، ذبح کردن حیوانی جهت شکر و سپاسگزاری از خداوند در هنگامی که به انسان فرزندی عطا می‌کند و انتخاب اسمهایی برای فرزندان که توحید و عبودیت «الله» در آنها جلوه‌گر

باشد؛ مانند: عبدالله، عبدالرحمن، هبه الله، جادالمولی، عطاء الله، أمه الله و عطیه الرحمن^(۱). اینها نشانه‌هایی از عبودیت و بندگی خداوند است.

اختصاص دادن قسمتی از درآمد کشاورزی و محصول باغها و نذر کردن قسمتی از اموال و حیوانات برای خدا و بردن قربانی و نشان نمودن آن به خانه‌ی خداوند-کعبه- و اطاعت از دستورات خداوند و پرهیز از منهیات در خوردن، نوشیدن، پوشش و داشتن باور قطعی به این که هر خیر و شر، گرسنگی، ارزانی، گرانی، سلامتی، بیماری، پیری، زگی و شکست، نیکبختی و بدبختی، بهرمندی غم و شادی که می‌رسد همه بدست خداوند است. و لازم است هر کاری می‌خواهد انجام دهد به مشیت و خواست خداوند مقیدکند و بگوید فلان کار را «ان شاء الله» خواهم نمود، و تعظیم و بزرگداشت نام خدا بگونه‌ای که در آن قدرت خداوند و عجز بنده نمایان باشد. بعنوان مثال بگوید: ربی، سیدی، خالق و هر گاه بخواهد قسم بخورد فقط بنام او قسم بخورد و دیگر نشانه‌های تعظیم؛ همه را فقط مختص الله بداند.

هر کس اعمال مذکور را برای پیامبران، شهدا، دیوها و جنیات انجام دهد؛ بطور مثال در هنگام گرفتاریها و مشکلات برایشان نذر کند و یا در هنگام بیماری و تب آنها را با نامهایشان صدا زند و یا کارهایشان را بنام آن شروع کند و هرگاه فرزندی به او عطاء شد برای آنان نذرها کند و یا فرزندان را به نامهایی چون؛ عبدالنبی، امام بخش، پیربخش نامگذاری کند و قسمتی از سبزیجات و میوه‌هایشان را به آنها اختصاص دهد و از محصولاتی که از زمین بدست می‌آید، برای دستیابی به اغراض خویش به آنها پیش کش کند.

۱- در این جا مولف نامهای هندی که با توحید منطبق و بر گرفته از عقیده‌ی صحیح است، ذکر کرده؛ مانند: خدابخش(هبة الله) الله دیا(عطیه الله) و ابوالحسن ندوی گوید: آنها را به عربی ترجمه کردم.

و یا از اموال و حیواناتش به غیر خدا اختصاص دهد و آن را مقدس بداند، و جهت احترام و بزرگداشت آن را نزند و از هیچ علف و گاه منع نکند و به رسوم قدیمی و عرفهای رایج در خوردن، نوشیدن و پوشیدن تمسک جوید و به آن همانند احکام شرعی پایبند باشد.

و غذا و لباسی را برای دسته‌ای از مردم حرام کند و دسته‌ای از مردم؛ همانند مردان و زنان را از آن باز دارد؛ مثلاً بگوید مردان نباید به فلان غذا نزدیک شوند؛ فلان غذا را نباید دختران یا زنانی که شوهر دوم گرفتند بخورند و کسانی که از قلیان استفاده می‌کنند از غذایی را که بنام شیخ عبدالحق^(۱) آماده می‌شود، نباید بخورند. و خیر و شر، مشقت و آسایشی که به او میرسد به اولیاء و مشایخ نسبت دهد و بگویند: فلانی را لعنت فلان پیر یا امامزاده ... گرفته است، به همین جهت دیوانه، مطرود یا فقیر شده است.

۱- ابوالحسن ندوی می‌گوید: شیخ (شاه) عبدالحق معروف به محدث دهلوی یکی از مشایخ بزرگ و مرشدی از مرشدهای طریقه چشتیه در هند است، که در «ردولی» از توابع لکنو متولد و بزرگ شده است و در توحید، تعظیم شریعت، محافظت بر فرائض، سنتها و دعوت مردم به سوی الله مقام بلندی داشته و در سنه ۸۳۶ هـ. وفات کرده است. ندوی می‌نویسد: غالیان و جاهلان غذایی با آداب و رسوم خاصی که بشدت بر آن پایبندند هر ساله بنام شیخ عبدالحق درست می‌کنند. این نظر ابوالحسن ندوی درباره‌ی عبدالحق محدث دهلوی بود. اما مؤلف (عبدالرحمن خمیس) در تعلیقش بر این گفتار ندوی می‌نویسد: طریقه‌ی چشتی منتسب به خواجه معین الدین حسن بن حسن سنجزی چشتی م/۲۲۷ هـ. است. به زندگینامه‌ی وی در نزهة الخواطر مراجعه شود. گفتنی است که محور و مدار این فرقه صوفیه بر ذکر جهری، مرتبط دانستن قلب به شیخ و مرشد، روزی همیشگی و پی در پی -لازم به ذکر است که رسول الله ﷺ از روزی پی در پی نهی کرده است- و عبادت تمام شبها و کم سخن گفتن، کم غذا خوردن و دیگر بدعتهاست و کانون پیروان این فرقه در هند است و شاخه‌های زیادی دارد. به الثقافة الإسلامية/۱۸۰-۱۸۱-۱۸۱.

و یا فلان کس از برکت فلان پیر به نعمت و آسایش رسید، یا بخت او را یاری کرده، خوشبختی به او روی آورده و یا بر اثر فلان ستاره مردم دچار گرسنگی شدند و یا فلانی خودش را بدلیل اینکه در فلان روز و فلان ساعت انجام داد، موفق شد و کارش را به پایان نرساند.

و یا بگویند: اگر خدا و رسول او بخواهد یا بگوید اگر مرشد و پیر من بخواهد فلان کار خواهد شد، و اسمها و صفات مخصوص خداوند را به کسی که بزرگش می‌داند نسبت دهد، صفاتی مانند عظمت، کبریایی، بی‌نیازی از مخلوقات قدرت مطلق سخاوتی که پایان‌پذیر نیست، قهر، جبروت، معبود، بی‌نیازترین، بی‌نیازها، معبود معبودان، مالک الملک و صاحب جهان، پادشاه پادشاهان و یا به پیامبر، علی یا یکی از فرزندان علی (ائمه‌ی گانه) یا شیخ و قبرش قسم بخورد، از تمام موارد مذکور شرک محقق می‌شود و شرک در عبادت نام دارد.

شرک در عبادت یعنی: تعظیم و بزرگداشت غیرالله و انجام اعمالی که معمولاً جهت تعظیم انجام می‌گیرد و جز برای خدا شایسته نباشد. انواع چهارگانه شرک که ذکر کردیم، به صراحت در قرآن و احادیث ذکر شده است.

اینها نمونه‌هایی از انواع شرک‌هایی است که علمای حنفی برای توضیح و معرفی شرکی که در میان امت بوقوع پیوسته ذکر کرده‌اند و بروشنی سخن آنانی را که می‌گویند امکان وقوع و ظهور شرک اکبر در امت محمد غیر ممکن است، باطل و بی‌اساس می‌سازد و برای هر عاقل و خردمند روشن است که اشکال متنوع و متعدد شرک اکبر در امت محمد واقع شده و خواهد شد و برای اثبات این مدعا همین دلیل بس که پیامبر می‌فرماید:

«لا تقوم الساعة حتى تلحق قبائل أمتي بالمشركين وحتى تعبد قبائل من أمتي أوثان»^(۱).

وفي رواية: «حتى يعبد فئات من أمتي الأوثان»: (قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه قبایلی از امت من به مشرکین پیوندند و نیز قبایلی از امت من بتان را بپرستند).

و در روایتی دیگر آمده: (تا گروه‌هایی از امت من بتان را بپرستند).

خلاصه:

مظاهر و اشکال شرک اکبر در ربوبیت مانند شریک قرار دادن با «الله» در تصرف تدبیر فراگیر و شرک در الوهیت مانند: انجام عبادتها برای غیر خدا بخصوص در آنچه که مربوط به اولیاء و صالحان و ... می‌شود. همچنان در امت وجود دارد.

۲- علمای احناف از هیچ کوشش در مقابله کردن و هشدار دادن به این صورتها دریغ نکرده‌اند و بسیاری از گفته‌هایشان در همین بحث ذکر شد.

والسلام علی من اتبع الهدی

۱- ابوداود کتاب الفتن و دلائلها حدیث/۴۲۵۲ اصل این حدیث در مسلم است ۲/۲۲۱۵ و آلبانی در تحذیر الساجد/۱۲۰ می‌گوید: این حدیث با شرط مسلم صحیح است.